

## مقدمه:

مناطقى که در جغرافیای خاصی واقع اند در گنجینه واژگانی ساکنانش لغات مبسوطی وجود دارد که در دیگر مناطق متفاوت از آن، چنین لغاتی با کاربرد هایش رانمی توان پیدا نمود. برای مثال در شاخه های یک خانواده زبانی، بین زبان مردمی که در نقاط گرمسیری زندگی می کنند با مردمی که در نقاط مرطوب و جنگلی روزگار می گذرانند، تفاوت واژگانی فراوانی وجود دارد. اما چنانچه منشاء زبان های آنها از یک خانواده نباشد این تفاوت نیازی به اقلیم متفاوت هم ندارد. در این صورت اگر مردمان این دو منطقه با یکدیگر تبادل فرهنگی، اقتصادی و... برقرار کنند امکان وام گیری برخی از این واژه ها - در گذشته و حال - به وجود خواهد آمد.

گستره ی جنوبی دریای مازندران و ارتفاعات مشرف بر آن زبان هایی را در خود جا داده که مازندرانی، گیلکی، تالشی، تاتی و سمنانی مد نظر این گفتار قرار گرفته است. لذا هر جا در این گفتار صحبت از زبان های حوزه جنوبی دریای مازندران می رود منظور زبان های یاد شده است. این گستره با شرایط آب و هوایی ویژه، خاک حاصل خیز و اقلیم چندگانه، واژه های مرتبط و گوناگونی را در گنجینه واژگانی ساکنانش ایجاد کرده که تک تک آنها در خور بررسی و اظهار نظر می باشند. از جمله ی این واژه ها لغت « گل » می باشد که به صورت « تیل و تول » تلفظ می گردد. بررسی مقدماتی نویسنده نشان از کاربرد وسیع این لغت در حوزه زبانی یاد شده می دهد در حالی که نشانی از آن در دیگر زبان ها و گویش های ایرانی نو با چنین معنایی یافت نشد. اما از طرفی با بررسی فرهنگ های عربی و فرهنگ تطبیقی زبان های سامی، وجود آن با همین معنی در این زبان ها تأیید می گردد. به این منظور گفتار زیر بررسی است تطبیقی - تاریخی به واژه ی پرکاربرد و عمومی « تیل til » به معنی (گل) در زبان مازندرانی، با برابر آن در زبان های گیلکی، تالشی، تاتی و سمنانی و « طین tīn » در زبان عربی که نشانه های آن در دیگر زبان های سامی و هزوارش های زبان پهلوی - با نمود نوشتاری - هم وجود دارد.

به قطع نبودن واژه نامه ای تطبیقی برای زبان های حوزه ی جنوبی دریای مازندران به عنوان نخستین گام در این بررسی، پیوسته نبودن و پراکندگی تحقیقات به همراه برخی موازی کاری های ناآگاهانه، زبان انتشار، تطبیقی نبودن مطالعات و تا حدودی گسست جغرافیای سیاسی برای زبان های تالشی و تاتی و از طرفی کمبود منابع نویسنده و کمی بضاعت علمی اش، گفتار را با کاستی هایی همچون ذکر شواهد لغوی در محدوده کشور ایران مواجه کرده است. اما سعی شد با روندی منطقی به سرانجامی مطلوب دست یابیم.

## بررسی تطبیقی - تاریخی واژه ی تیل

کتاب هایی که به زبان مازندرانی - و دیگر زبان های این حوزه - به لغت تیل و معنی آن پرداخته اند به تفاوت تلفظی این لغت با « گل » در دیگر شاخه های زبان ایرانی اشاره ای نداشته اند. در مازندران به طور کلی به « گل » که آمیزه آب و خاک است: تیل til، و به گل آلود: تیلن tilān و تیلند tilānd می گویند. همچنین مواردی مانند تیل تپیل، تیل پتی، تیل هاشی، تیل میل، تیل کار، تیل خس (نام پرند و نوعی ماهی)، تیل بزه، تیل به سر، تیلن ماست و... نیز در گفتار مردم مازندران رایج است. در صورتی که واژه ی « گل gāl » به خاکی که برای خانه سازی یا اندودن دیوار ها و امثالهم به کار می رود؛ اطلاق می گردد. در رامسر علاوه بر « چول čul »، لغت تول tul به معنی گل، گل شل و tul-un به معنی گل آلود نیز کاربرد دارد. (شکری، ۱۳۸۵: ۳۶۹-۳۷۰)

« تیل » در کتاب های گویش کلاردشت (کلباسی؛ ۱۳۷۶) و بررسی خرده گویش های لار قصران (دیپهیم، ۱۳۸۴) ثبت نشده است اما این واژه همچنان در این مناطق به کار می رود به طوری که در منطقه ی رودبار قصران (روستای آهار) « تول [tul] را گل و تولن [tulan] و تولند [tuland] را آب گل آلود » می گویند (کریمان، ۲۵۳۶: ۷۷۸ و ۸۳۶). در گویش دماوندی نیز واژه ی « گل = تیل til » و « تیل و ماتیل til-u-mātil » به معنی گل آلود است. (علمدار، ۱۳۸۴: ۱۲۶)



# تیل

علی ذبیحی |

## در زبان مازندرانی

### بررسی تطبیقی - تاریخی واژه‌ی

واژگانی و تاریخیچه ای طولانی از ادبیات شفاهی و مکتوب می باشند. قرض گرفتن واژه ها از زبان های دیگر و قرض دادن واژه به دیگر زبان ها از ویژگی های معمول هر زبانی است و تا اندازه ای شاخص پویایی زبان هاست. اما واژه های قرضی معمولاً بر اساس قواعد واجی و صرفی زبان قصد تغییر می یابند. مطالعه‌ی حاضر یک بررسی تطبیقی - تاریخی از واژه «تیل» (til، تول tul و طین tin) به معنای «گل» است. به خاطر وضعیت خاص طبیعی و آب و هوای مرطوب سواحل جنوبی دریای مازندران، این واژه از کاربرد بالایی در زبان های این منطقه برخوردار است. این واژه در هیچ یک از زبان های ایرانی دیگر مشاهده نشده است در حالیکه در زبان های سامی وجود داشته و در زمره‌ی هزوارش های پهلوی نیز قرار گرفته است. واژگان کلیدی: تیل، تول، طین، زبان های رایج در سواحل جنوبی دریای مازندران، عربی، سامی، هزوارش

چکیده: زبان ها و گویش های ایرانی نو با پیشینه طولانی و توزیع گسترده شان منابع ارزشمندی برای مطالعات ریشه شناختی و ساختاری زبان فارسی هستند. مازندرانی (تبری)، گیلکی، تالشی، تاتی و سمنانی، زیرشاخه های زبان های ایرانی، زبان های رایج در ساحل جنوبی دریای مازندران و ارتفاعات دوسوی آن می باشند. این زبان ها از اهمیت زیادی برخوردارند چرا که دارای گنجینه‌ی ارزشمند

۱- سپاسگزار محبت های دوستان ارجمندم جناب دکتر حسن بشیرنژاد و آقای علی فرشیدفر هستم که این گفتار را از سر لطف خواندند و راهنمایی های ارزنده ای نمودند. همچنین از دوست عزیزم آقای میثم نوانیان برای تهیه منابع تالشی و تاتی تشکر می کنم.

شهرستان آزاد شهر استان گلستان و روستای تات زبان «تیل» از توابع شهر کلور استان اردبیل - و بسی جاهای دیگر - شاهد هستیم. در کتاب «فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان ها و گویش های ایرانی نو» در مدخل «گل» از بین چهل زبان و گویش مورد استناد، تنها برای مازندرانی از لغت «تیل» به عنوان شاهد مثال استفاده شده و برای زبان های حوزه ی مورد بررسی ما و دیگر زبان ها و گویش های ایرانی نو و قدیم لغتی همانند «تیل و تول» به کار نرفته است. در این اثر معادل لغت مذکور در زبان اوستایی به صورت *tūtuk* ثبت شده است. (حسن دوست، ۱۳۸۹: ۵۲)

[این لغت در زبان اکدی به صورت *tiṭ(t)u* و *tiṭṭu* است.]

لغت تول در منابع مکتوب زبان فارسی که دارای برخی ترکیبات گویشی هستند نیز به چشم می خورد از جمله ترکیبات گویشی در کتاب «ام الکتاب»، کلمه «تول» است که مترادف «گل» و به شکل «کل و تول» به کار رفته است. (صادقی، ۱۳۸۰: ۲۹۹). این ترکیب در کتاب خوابگزاری در باب رویه الطین هم آمده است: «کرمانی گفت: گل و تول و آب تیره غم و اندوه بود.» (۱۳۴۶: ۲۶۶ و ۳۹۶) همچنین در باب رویه الوحل آمده: «اندر دیدن گل و تول»، در کتاب ترجمه فارسی نهج البلاغه (قرن پنجم و ششم هجری) (۱۳۸۵: ۲۳۷) - که لغاتی چند از آن مثل: جولاء = قعر؛ هادهند = بدهند؛ و سنی = هوو؛ همانند برخی لغات رایج در حوزه ی زبانی مورد نظر است - عبارت «ردغ مشرعها» در بند ششم از خطبه هشتاد و دوم چنین ترجمه شده است: «آمیخته به گل و تول [است] آبشخور آن.» همچنین در کتاب «کنز اللغات» ترجمه ی لغات «ثمط» و «طمله» به ترتیب «گل و تول رقیق و روشن» و «گل و تول» درج شده است. (نقل از رواقی، ۱۳۸۱: ۴۳۶)

صادقی از روی شواهد و قراین لغوی احتمال داده که آثار یاد شده ی فوق در کناره های دریای کاسپین یا نواحی مرکزی ایران تالیف یا ترجمه شده باشند. (۱۳۸۰: ۲۹۹) محمد تقی بهار در پاورقی شماره ۱ سبک شناسی تنها با استناد به پیشوند فعلی «ها» در اسکندر نامه چنین نتیجه می گیرد: «اسکندر نامه ی قدیم ... توسط شخصی از مردم طبرستان جنوبی یا دامغان یا کوهستان ری نوشته شده [است].» (۱۳۶۹: ۲/۱۳۱) حال چنانچه لغت «تول» نیز در این کتاب وجود می داشت قطعاً ایشان شاهد بیشتری برای استناد به نظر خود داشتند.

علی رواقی در کتاب «ذیل فرهنگ های فارسی» به نقل از خوابگزاری مدخلی برای «تول» باز کرده و به معنی «گل و لای» آن اشاره نمود. ضمن اینکه در پی نوشت کتاب شواهدی از کنز اللغات بر این مدخل افزود.<sup>۵</sup> (۱۳۸۱: ۱۱۵)

در زبان عربی - که از شاخه های زبان های سامی است - واژه «طین *ṭīn*» به معنی گل، لجن و لای است. از دیگر موارد مشابه در این زمینه می توان به الطینه (پاره ای گل و سرشت)، طین ارمنی (گل ارمنی)، طیانه (گل کاری کردن)، طیان (گل ساز)، مطین (فرد حریص به گل کاری)، تطین (گل آلوده شدن)، ارض طانه (جای پر گل) اشاره کرد. (جر، ۱۳۸۲، مدخل های مورد نظر) در قرآن کریم لغت «طین» نه بار، «طینا» یک بار و «طین لارب» هم یک بار آمده اند که با هم یازده مورد می شوند. (نقل از: فانی، ۱۳۸۰: ۲۵۹)

طین در قرآن به ویژه در اطلاق به گلی که آدمی از آن آفریده شده به کار رفته است. [برخی زبانشناسان و لغویون سنتی] آن را مشتق از «طان» گرفته اند. اما کاملاً روشن است که این فعل خود بر ساخه از روی اسم است. فرانکل آن را واژه ای قرضی از سامی شمالی دانسته است. در آرامی یهودی واژه «تینا» به معنی گل آمده است ولی واژه متداولی نیست و واژه سریانی «طینا» کاربرد بیشتری دارد. (جفری ۱۳۸۶: ۲۹۷)

آرتور جفری، هزوارش های متون پهلوی را به اشتباه لغات دخیل در زبان های ایرانی پنداشته و این گونه بیان می کند: «واژه طین از منبعی در بین النهرین به زبان های ایرانی راه یافته است [؟] و از این رو ما به هزوارش *tina* به معنی گل بر می خوریم.» او در ادامه می افزاید: «احتمالاً از همان منبع این واژه به صورت واژه ی قرضی وارد زبان عربی شده است و ما می بینیم که در شعر کهن عربی از جمله در حماسه، به معنای عام به کار رفته است.» (همو، ۲۹۸)

«طین» در دیگر زبان های سامی که بازبان عربی هم خانواده هستند به صورت: اکدی *tiṭ(t)u* و *tiṭṭu*، آرامی یهودی: *tinâ*، آرامی شاهنشاهی: *ṭyn*، آرامی تورات: *ṭīn*، سریانی: *ṭṭy* و *ṭīnâ*، مندائی: *ṭīnâ*، عبری: *ṭīṭ* و عبری نو: *ṭīnâḥ* ثبت شده اند. (مشکور، ۱۳۵۷: ۵۳۶) همین واژه در فرهنگ هزوارش های زبان پهلوی به صورت «TIN-TINA» حرف نویسی شده که پازند آن *tinâ* می باشد. (عریان، ۱۳۷۷: مدخل مزبور) در برهان قاطع - که

۵- «تیل» در بردسیر کرمان، صفتی برای چای و دوغ غلیظ است. این لغت در فارسی عامیانه به صورت «تر و تیلی» به معنی کاملاً مرطوب می باشد.

در نصاب طبری که مربوط به دوره قاجار است در بحر رمل آمده است:  
تیل گل، اصطخ هستل، سخت باران دان شلاب

شه و شدرم شبنم و لش دان زمین آب دار  
(قاجار ساروی، ۱۳۱۶: ۳۳)

صاق کیا در تصحیح این کتاب در بخش واژه نامه به ذکر معنی «تیل» یعنی «گل» اکتفا نموده و توضیح بیشتری نداده است. حجازی کناری هم در کتاب واژه های مازندرانی و ریشه های باستانی آنها (۱۳۷۴: ۳۲) «گیل» را برابر پهلوی «تیل» دانسته در توضیح آن آورده اند: «در لهجه مازندرانی حرف «ت» به «گ» تبدیل می شود در این صورت «گیل» به صورت «تیل» تلفظ می شود. این توضیح ظاهرأ بر اساس تشابه وزنی و تلفظی دو لغت بیان شد و هیچ شهادی برای این تبدیل ذکر نگردید. چنین تبدیلی برای «گل یا گیل» در گذشته زبان های ایرانی و هم خانواده هایشو همچین در زبان فارسی گزارش نشده است.<sup>۲</sup>

مردمان «افتر» از توابع شهرستان سمنان به آب گل آلود: tulow و به رسوب خشک شده ی آب گل آلود «تيله tile» (تيله بهه) می گویند. (همایون، ۱۳۷۱: ۱۳۷) در سرخه، سنگسر و لاسگرد گل و گل آلود، «تول tul» و در سمنان و شه میرزاد، «تیل til» است. همچنین در لاسگرد به رسوب خشک شده ای که در ساخت دیوارها به کار می رود «تول» می گویند. (ستوده، ۱۳۴۲: ۱۲۶-۱۲۹)

همگونی این واژه در زبان های یاد شده در خور توجه است. این لغت در زبان گیلکی نیز رایج است. سرتیپ پور ذیل مدخل آبادی طولارود آورده است: «... طول در گیلکی به آب گل آلود اطلاق می شود.» (۱۳۷۲: ۱۹۰) احمد مرعشی این واژه را به صورت تول tul ثبت کرده و معنی آن را «تیره و تار، کدر، ناصاف، آب گل آلود» داده است. وی آب گل آلود را به صورت tûle âb هم ضبط کرده است. (۱۳۸۳: ۱۴۵) پاینده لنگرودی واژه تول tul را در لنگرود و بین کوه نشینان دیلم (گالشی) به معنی گل و تیوله أو tûl-e âw و تولین أو tulin âw و تیولین tûlin را به معنی آب گل آلود و گل و تول gal-u-tul را گل شل ضبط نموده است. (۱۳۷۵: ۹۶۲-۶۳۰)

در زبان تالشی لنکران (تالشی شمالی) به گل رقیق که آمیزه آب و خاک است: tevel و به گل آلود tevelin می گویند. این لغات در تالش و دلابی هم رایج است اما در تالشی لوندویلی tul: گل و tulin: گل آلود معنی می دهند. (عبدلی، ۱۳۸۰: ۱۶۹ و ۳۲۲) لغت گل در تالشی میانه به صورت tivil، tavəl و همچنین tul کاربرد دارد. (رضایتی کیشه خاله، ۱۳۸۷: ۹۹؛ حاجت پور، ۱۳۸۳: ۹۵؛ مسرور ماسالی، ۱۳۸۵: ۸۹)<sup>۳</sup>

در تالشی ماسال نیز به مسیر پرگل tivila bara می گویند (مسرور ماسالی، ۱۳۸۵: ۹۱)<sup>۴</sup>  
در زبان تاتی تلفظ tul در معنای یاد شده بی کاربرد نیست. عبدلیواژه «تولنی» در زبان تاتی را بدون آوانویسی برابر «تیویل» تالشی می داند. (۱۳۸۰: ۳۶۸) علیزاده جوینی در کتاب تاتی رودبار [گیلان] این لغت را به صورت til به معنی گل آلود در مقابل tišg به معنی زلال قرار داده است. (۱۳۸۹: ۹۸) در تاتی بخش شاهرود شهرستان خلخال تلفظ رایج این لغت tavəl می باشد. در این زبان tabəl به معنی گل و tabəlin به معنی گل آلود نیز کاربرد عام دارند. (معراجی لرد، ۱۳۸۸)

اگر کلمه ی «تیل» و همانند هایش در سرآغاز نام برخی از رودها و روستاهای شمال ایران و گستره کوهستانی آن اشتقاقی صحیح باشد، پرکاربرد بودن این واژه را در نام رودخانه ی «تولا رود» در هشتر گلستان و روستاهای «تول» در شهرستان تالش استان گیلان، «تیل آباد» در

۲- رک: (رواقی، ۱۳۸۱: مدخل گل: حسن دوست، ۱۳۸۹: ۵۲؛ برومند سعید، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲: ج ۲ و ۳: سرفصل های تبدیل)

۳- همانندی «تول» تالشی با «تیل» مازندرانی، مانند همانندی «tum = تخم» به «tim» و «pul = پول» به «pil» می باشد. البته خاطر نشان می گردد در تالشی تبدیل لغت tavəl به tul همانند تلفظ tavər = تبر» در تالشی، با «tur» در مازندرانی است.

۴- واژه tul در تالش و تاتی و رامسر به صورت «čũ» و «čũ» نیز تلفظ می شود. تحول خ \* ایرانی باستان به جفت ts و سپس به t: در گویش های رایج در فارس و کرمان [و مازندران] به چشم می خورد. مانند: گویش دوانی: tsarm؛ چرم؛ گویش جیرفتی: tasok؛ یک چهارم. (نقل مثال ها از: رضایی باغبیدی، ۱۳۸۲: ۳۸ و ۳۹). در کندلوس مازندران لغت tes برابر «چس» فارسی است.

- ۱- اخوان زنجانی، جلیل. ۱۳۶۹. پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی. تهران: بی‌نام
- ۲- برومندسعید، جواد. ۱۳۸۰ و ۱۳۸۲. دگرگونی آوایی واژگان در زبان فارسی. ج ۲ و ۳. کرمان: دانشگاه باهنر
- ۳- بهار، محمدتقی. ۱۳۶۹. سبک‌شناسی. ج ۲، تهران: امیرکبیر
- ۴- پاینده لنگرودی، محمود. ۱۳۷۵. فرهنگ گیل و دیلم (فارسی - گیلکی). تهران: امیرکبیر
- ۵- ترجمه فارسی نهج البلاغه. ۱۳۸۵. [ مترجم ناشناس]. تصحیح عزیز الله جوینی. تهران: دانشگاه تهران
- ۶- جر، خلیل. ۱۳۷۲. فرهنگ عربی به فارسی (لاروس). ترجمه حمید طبیبیان. تهران: امیرکبیر
- ۷- جفری، آرتور. ۱۳۸۶. واژه‌های دخیل در قرآن مجید. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس
- ۸- جنیدی، فریدون. ۱۳۸۵. فرهنگ هزوارش‌های دبیره پهلوی. تهران: بلخ
- ۹- حاجت‌پور، حمید. ۱۳۸۳. زبان تالشی گویش خوشابر. رشت: گیلکان
- ۱۰- حسن دوست، محمد. ۱۳۸۹. فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو. ج ۱. تهران: آثار
- ۱۱- حجازی کناری، حسن. ۱۳۷۴. واژه‌های مازندرانی و ریشه‌های باستانی آنها. تهران: مولف
- ۱۲- خلف تبریزی، محمد حسین. ۱۳۷۶. برهان قاطع. تصحیح محمد معین. جلد ۲. تهران: امیرکبیر
- ۱۳- دیهیم، گیتی. ۱۳۸۴. بررسی خرده‌گویش‌های لار قصران، تهران: آثار ( فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
- ۱۴- رضایتی کیشه‌خاله، محرم. ۱۳۸۷. فرهنگ موضوعی تالشی به فارسی. رشت: دانشگاه گیلان
- ۱۵- رضایی باغ‌بیدی، حسن. ۱۳۸۲. شیرازی باستان‌گویش‌شناسی (ضمیمه نامه فرهنگستان). جلد اول. شماره اول. تهران: آثار ( فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
- ۱۶- رواقی، علی. ۱۳۸۱. ذیل فرهنگ‌های فارسی. تهران: هرمس
- ۱۷- ستوده، منوچهر. ۱۳۴۲. فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگسری، شه‌میرزادی. تهران: دانشگاه تهران
- ۱۸- سرتیپ‌پور، جهانگیر. ۱۳۷۲. ریشه‌یابی واژه‌های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان. رشت: گیلکان
- ۱۹- شکری، گیتی. ۱۳۸۵. گویش رامسری. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲۰- صادقی، علی اشرف. ۱۳۸۰. ام‌الکتاب و زبان آن (مسائل تاریخی زبان فارسی). تهران: سخن
- ۲۱- عبدلی، علی. ۱۳۸۰. فرهنگ تطبیقی تالشی، تاتی، آذری. تهران: انتشار
- ۲۲- عربان، سعید. ۱۳۷۷. واژه‌نامه پهلوی - پازند (فرهنگ پهلوی). تهران: سوره
- ۲۳- علمدار، مهدی. ۱۳۸۴. گویش دماوندی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- ۲۴- علیزاده جوینی، علی. ۱۳۸۹. نخستین فرهنگ گویش تاتی رودبار زیتون. رشت: ایلیا
- ۲۵- فانی، کامران - خرمشاهی، بهالدین. ۱۳۸۰. فرهنگ موضوعی قرآن مجید. تهران: ناھید
- ۲۶- قاجار ساروی، میر تیمور. ۱۳۱۶ [۱۳۲۶]. نصاب طبری. تصحیح صادق کیا. تهران: انجمن ایرانویج
- ۲۷- کریمان، حسین. ۲۵۳۶ [۱۳۵۶]. قصران (کوهسرا). ج ۲، تهران: انجمن آثار ملی
- ۲۸- کلباسی، ایران. ۱۳۷۶. گویش کلاردشت. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۲۹- مرعشی، احمد. ۱۳۸۲. واژه‌نامه گویش گیلکی به انضمام اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی. رشت: طاعتی
- ۳۰- مسرور ماسالی، فرامرز. ۱۳۸۵. فرهنگ تالشی. ماسال: ناشر مولف
- ۳۱- مشکور، محمد جواد. ۱۳۵۷. فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی. ج ۲. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ۳۲- معراجی‌لرد، جواد. ۱۳۸۸. فرهنگ موضوعی تاتی به فارسی. رشت: بلور
- ۳۳- مولف ناشناس. ۱۳۴۶. خواب‌گزار. تصحیح ایرج افشار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- ۳۴- همایون، همدخت. ۱۳۷۱. گویش افتری. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

هزوارش‌ها با همان رسم الخط اصلی ثبت شده است - ذیل مدخل «تینا» آمده: «تینا بر وزن مینا به لغت زند و پازند «گل» را گویند و به عربی «طین» خوانند.» (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۵۴۷)

واژه ی طین در فرهنگ واژگان اکدی این چنین است: «طین... یعنی گل و لای و طینه یعنی پاره ای از گل... واژه طین در زبان (اکدی بابلی - اکدی آشوری) به شکل tēnu ثبت و گزارش شده است... و در زبان مندایی به شکل «طشینا» از اکدی اقتباس شده است.» (سلوم، ۱۳۸۵: ۱۱۴ و ۱۹۹)

در آثار نویسندگان ایرانی و عرب، لقب کیومرث پادشاه اساطیری ایران به صورت گلشاه یا ملک الطین نوشته شده است. جنیدی در این خصوص آورده است: «در برخی شاهنامه‌ها این نام را به گونه اصلی گرشاه آورده اند، که معنی «شاه کوه» را می دهد پس‌انگاه «ر» به «ل» بگونه ی «گلشاه» در آمد و برخی آن را به معنی گل (آمیزه خاک و آب) گرفتند و معرب کرده «ملک الطین» ش خواندند... چنانچه در این هزوارش دیده می شود نادرستی خواندن گرشاه به گلشاه، به هزوارش هانیز ره گشوده است و از این رومی توان داوری کرد که این هزوارش، پس از اسلام و با خواندن واژه نادرست ملک الطین پدید آمده است.» (۲۹: ۱۳۸۵) بر این اساس «کتاب پهلوی دینکرد باید ترجمه ای باشد از کتب عربی یا دیگر کتاب‌ها و آذر فرنیع نویسنده یا گردآورنده دینکرد نمی دانسته که واژه «تینا» = گل، غلط مترجمین است و گل معنی نمی دهد. چرا که این صفت غلط خوانده شده کلمه گرشاه «شاه کوه» است و اگر کتاب دینکرد از منابع پهلوی جمع آوری شده بود این هزوارش دوره اسلامی وارد این کتاب نمی شد.» (اخوان زنجانی، ۱۳۶۹: ۲۲- ۲۴)

#### نتیجه:

واژه های «تیل و تول» که مبدل یکدیگرند در بین شاخه های زبان های ایرانی نو تنها در مازندرانی، گیلکی، سمنانی - و تالشی و تاتی - رایج است و شواهدی از آن در دیگر زبان های ایرانی نشناخته نشده است. وجود این واژه در زبان های ایرانی حاشیه جنوبی دریای مازندران و زبان های سامی، نشان دهنده ی وام دهی و وام گیری احتمالی بین آنهاست. می توان احتمال داد که در این خصوص با واژه ای اصیل و احیاناً منطقه ای مواجه هستیم و رواج آن در گروه زبان های سامی از طریق مهاجرت اقوام ساکن در این نواحی - به نام کاسی ها که چندین سده بر بین النهرین فرمانروایی کردند - صورت گرفته و از آن زمان به بعد این واژه وارد شاخه های مختلف خانواده ی این زبان و حتی بعدها هزوارش های زبان پهلوی شده است. با این که عکس این قضیه نیز می تواند صحت داشته باشد اما شرایط اقلیمی پرباران و مرطوب برای شمال ایران سبب ساز ایجاد گنجینه ای از واژگان مرتبط و اختصاصی در زبان مردمان این ناحیه شده که وام گیری این واژه از زبان های سامی را - با اقلیمی به مراتب خشک تر - چندان تقویت نمی نماید.

زبان مازندرانی باغبانی که در مبحث کتابت و واژگان و دستور و... دارد و به همراه آن دیگر زبان های ایرانی رایج در جنوب دریای مازندران نیازمند کاری مشترک و تطبیقی به همراه ریشه یابی دقیق و صحیح واژگان هستند که ضمن برآوردن نیازهای ذاتی خود و رمزگشایی ارتباط فرهنگ‌ها با یکدیگر، راه گشای برخی مسائل دشوار و حل نشده ی لغوی در بررسی زبان‌ها و گویش های ایرانی و تطبیق آن با دیگر زبان‌ها باشند. چه بسا واژه‌هایی که به علت نداشتن شواهدی زنده، در اصل و اساس آنها گمان های دیگری وجود دارد اما زبان های بومی می توانند منابع ارزشمندی در شناخت صحیح بنیان های آن واژه باشند.